



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۱۷
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص			
عنوان ۲	زکات الأموال			
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال			
عنوان ۴	مسأله سیزدهم: تراحم وجوب حج و زکات در استطاعت حاصل از نصاب ❖ تفکیک فروض مسأله ➤ بررسی فرض اول: وجوب زکات در غلات			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

بحث حاضر به بررسی حکم فقهی شخصی می پردازد که از طریق مالی که به آن زکات تعلق گرفته (نصاب زکات)، برای ادای فریضه حج نیز مستطیع می شود. پرسش اصلی این است که در صورت همزمانی این دو تکلیف، کدام یک اولویت دارد؟

این مسأله در دو فرض اصلی قابل بررسی است:

۱. مالی که گذشت سال (حول) شرط وجوب زکات آن نیست (مانند غلات).

۲. مالی که حول در آن شرط است.

بحث فعلی بر فرض اول (غلات) متمرکز است و نتایج زیر از آن حاصل می شود:

تقدم زمانی وجوب زکات: اگر زمان تعلق زکات به غله - مثلاً زمان رسیدن محصول - پیش از فرارسیدن زمان ثبت نام یا اعزام به حج باشد، پرداخت زکات در اولویت است. پس از پرداخت آن، اگر مالی برای استطاعت حج باقی بماند، حج واجب می شود و در غیر این صورت، وجوب حج منتفی است.

هم زمانی وجوب زکات و حج: اگر وجوب زکات و لزوم اقدام برای حج - مانند آخرین روز ثبت نام - همزمان شوند، حکم مسأله به مبنای فقهی درباره کیفیت تعلق زکات بستگی دارد:

مبنای اول (مبنای استاد): تعلق زکات به «کلی فی الذمه»: طبق این دیدگاه، زکات به عین مال خارجی تعلق نمی گیرد؛ بلکه به صورت یک بدهی کلی بر ذمه مالک قرار می گیرد. در این حالت، «تراحم» و تضادی میان دو واجب رخ نمی دهد. شخص موظف است با مال موجود برای حج اقدام کند و زکات را که بر ذمه اوست، از اموال دیگر خود یا حتی با قرض گرفتن بپردازد؛ بنابراین، هر دو تکلیف واجب الاداء هستند.

مبنای دوم: تعلق زکات به «عین مال»: بر اساس این مبنا، زکات به خود آن مال تعلق گرفته و باید از همان پرداخت شود. در این صورت، تراحم واقعی رخ می‌دهد و شخص باید یکی از دو واجب را برگزیند. در این حالت، به دلیل اهمیت فوق‌العاده حج در روایات، وجوب حج بر زکات مقدم می‌شود. در خلال بحث، به جایگاه عرف در استنباط احکام شرعی نیز اشاره و تأکید شد که عرف حاکم بر شرع نیست و نقش آن صرفاً به «فهم ظهور الفاظ شارع» و «تطبیق مفاهیم کلی بر مصادیق خارجی» محدود می‌شود.

درآمد بحث

بحث ما در مسأله سیزدهم عروه، پس از بحث درباره شروط وجوب زکات است:

«لو استطاع الحج بالنصاب، فإن تَمَّ الحول قبل سير القافلة وتمكّن من الذهاب وجبت الزكاة أولاً»؛

موضوع مسأله آن است که هرگاه مکلف به وسیله نصاب مال زکات، مستطیع حج شود، بدین معنا که نصاب زکاتش به مقداری باشد که با آن استطاعت حج می‌یابد؛ البته در اینجا آن مال زکوی منظور است که گذشت حول، شرط وجوب زکات آن باشد، چراکه مثلاً در غلات، حول، شرط نیست. حال اگر حول (سررسید یک سال کامل) پیش از «سیر القافله» و «تمكّن من الذهاب» حاصل گردد، می‌فرماید: «وجبت الزكاة أولاً»؛ زیرا حول سپری گشته و مال او نیز به حد نصاب رسیده است، پس همه شرایط وجوب زکات در این مال فراهم است؛ هم نصاب، هم حول و واجبی نیز فعلاً به او تعلق نیافته که مانع از وجوب زکات شود؛ چراکه سیر قافله و تمكّن از ذهاب حاصل نگشته و حول پیش از آن فرارسیده است؛ پس در اینجا «وجبت الزكاة أولاً». سپس می‌فرماید:

«فإن بقيت الاستطاعة بعد إخراجها وجب^۲ وإلا فلا»؛

«وإلا فلا»؛ یعنی اگر پس از آنکه زکات را پرداخت و از نصابش برای زکات هزینه کرد، دیگر باقی مانده‌ای نماند که بتواند با آن به حج رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

«وإن كان مضي الحول متأخراً عن سير القافلة وجب الحج وسقط وجوب الزكاة»؛

اگر وقت حج فرارسیده و این نصاب کفاف مخارج حج را می‌دهد، اما هنوز حول سپری نشده و حول بعد از «سیر القافله» و «تمكّن از ذهاب» حاصل خواهد شد، در اینجا عذری برای ترک حج ندارد و مستطیع است؛ زیرا قافله در حال حرکت است و هنوز «حولی» سپری نشده تا زکات به آن تعلق گیرد.

تفکیک فروض مسأله

این مسأله فروضی دارد؛ فروعی که باید بدان‌ها بپردازیم.

ابتدا باید دو فرض اساسی را در این مسأله از یکدیگر تفکیک کنیم:

۱. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. أي وجب الحج.

➤ **فرض اول:** مالی که زکات به آن تعلق می‌گیرد، از قبیل غلات باشد که در وجوب زکات آن، سپری شدنِ حَوْل شرط نیست.

➤ **فرض دوم:** مالی که مال زکوی است و سپری شدنِ حَوْل در وجوب زکات آن شرط است.

بررسی فرض اول: وجوب زکات در غلات

ابتدا فرض اول را به بحث می‌گذاریم؛ یعنی مالی که حَوْل در وجوب زکات آن شرط نباشد، مانند غلات. اگر مکلف غلاتی دارد که این غله پس از دو به حد نصاب رسیده است، که گفتیم همان زمان که غلات به حد نصاب می‌رسد زکات به آن تعلق می‌گیرد. ضمن اینکه اکنون وقت حج یا زمان ثبت نام برای حج فرارسیده است؛ به گونه‌ای که اگر اکنون ثبت نام نکند، فرصت حج از دست او خواهد رفت. این غله بیش از یا مثلاً به اندازه هزینه ثبت نام برای حج است؛ البته پس از کسر هزینه‌ها و پس از کسر نفقه سالش، خلاصه غله‌اش نصاب دارد و اکنون زمان حج نیز فرارسیده است. آیا باید زکات بدهد یا به حج برود؟

در چنین موردی، فرض بر این است که اگر حَوْل حاصل شده، اما زمان حج هنوز فرا نرسیده باشد - مثلاً زمان ثبت نام برای حج یک ماه یا دو ماه بعد است - در اینجا که زمان حج فرا نرسیده، اما نصاب حاصل شده است، باید زکاتش را بپردازد؛ زکات این غله‌ای که نصاب دارد. اگر پس از پرداخت زکات، از این نصاب چیزی باقی ماند که بتواند با آن به حج برود، آنگاه مستطیع است و باید به حج برود. اگر نه، اصلاً استطاعت ندارد و موضوع استطاعت منتفی می‌شود؛ زیرا مالی که با آن به حج رود، در اختیار ندارد. این حکم در صورتی است که پیش از زمان سیر قافله و تمکّن از ذهاب به حج، نصاب در این مال حاصل شده باشد.

تقارن حصول نصاب غله و زمان حج

اگر در وهله اول نصاب حاصل نیست، ولی همزمان، همان روزی که این نصاب به دستش می‌آید؛ یعنی همان روز برداشت گندم یا هر یک از غلاتی که حَوْل در وجوب زکات آنها شرط نیست، روزی است که باید ثبت نام کند؛ یعنی هر دو مورد با هم اتفاق افتاده است.

حکم: در اینجا اگر حج بر او واجب شود؛ یعنی همان روزی است که اگر ثبت نام نکند، حج از دستش می‌رود و هم در عین حال، روزی است که نصاب حاصل شده و زکات بر آن تعلق می‌گیرد.

بنابر مبنایی که ما داشتیم، اینجا مشکلی نیست؛ هم باید زکاتش را بدهد و هم حجش را به جا آورد؛ چون گفتیم زکات به عین خارجی تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه به کلی در ذمه تعلق می‌گیرد. اینجا کلی در ذمه مشغول است؛ یعنی باید زکاتش را بدهد، ولو اینکه قرض کند و یا از مال دیگری بدهد و با این مال باید به حج برود؛ یعنی خرج حج می‌کند و ثبت نام می‌نماید و به حج می‌رود، حتی هزینه حجش را هم می‌تواند قرض بگیرد. خلاصه هر دو واجب است؛ و برای هر کدام که خواست می‌تواند قرض بگیرد؛ زیرا این دو واجب، در مقام امثال، تزاممی با یکدیگر ندارند و شرط واجب هر دو حاصل شده است؛ هم شرط واجب حج حاصل شده؛ چون تمکّن از سیر دارد، به اصطلاح استطاعت به زاد و راحله و تخلیه سرب تفسیر می‌شود که برایش حاصل است و می‌تواند برود، پس استطاعت حج برایش حاصل شده؛ و هم مالش نصاب دارد و زکات بر او واجب می‌شود.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، بسیار اتفاق می افتد. فرض کنید گفته اند تا روز یکشنبه وقت ثبت نام است که اگر ثبت نام نکند، قضیه ثبت نام منتفی است. اتفاقاً روز یکشنبه روزی است که نصاب به دستش رسیده، لذا زکات بر آن تعلق می گیرد. تمکن از حج هم دارد و باید ثبت نام کند و حجتش را برود.

جایگاه عرف در احکام شرعی

پرسشگر: ...

استاد: مگر ما قرار است از عرف تبعیت و تقلید کنیم؟ در اینجا تذکر می دهیم که «هذا شرک بالله» که اگر بگوییم عرف حاکم بر حکم شرع است. چنین سخنانی شایسته نیست؛ اینها گفته های جهال است، نه امثال شما علما. مگر می شود عرف، حاکم باشد؟ عرف مخاطب و مکلف است، و مکلف تعیین کننده حکم شرعی نیست. انسان ها مکلف هستند. ما چیزی به نام عرف که بتواند در حکم شرعی دخیل باشد، نداریم. ما در اصول بحث کردیم - که این قدر می گوییم اصول را خوب بخوانید - که عرف در فهم ظهورات لفظیه دخیل است؛ چرا؟ چون اصلاً زبان، کار کیست؟ زبان را چه کسی وضع می کند؟ زبان را چه کسی اختراع می کند؟ زبان کار عرف اهل لغت است. بنابراین، وقتی می خواهیم ظهور کلام شارع را بدست بیاوریم، با فهم عرفی این ظهور را بدست می آوریم.

جای دیگری هم کار عرف هست؛ و آن اینکه اگر فرض کنید حکمی بر روی یک موضوعی رفته است؛ مثلاً فرض کنید حکم روی «دم» رفته و گفته شده «الدم نجس»، و اگر یک قطره دم هم در یک ظرف آب قلیل بیفتد، آن را نجس می کند. حال اگر فرض کنید یک ترشح دمی صورت گرفت و چیزی در این آب رفت که نمی دانیم عرفاً صدق می کند که همچنان «دم» در این آب وجود دارد (یعنی تطبیق کلی بر مصداق) یا استحاله شده است؟ فرض کنید آن دم آن قدر قلیل بوده (یک سر سوزنی بوده) که عرف می گوید اصلاً دمی در این آب وجود ندارد. البته اینجا هم محل بحث است و می گوییم که اگر با علم یا با دلیل عقلی توانستیم ثابت کنیم که دمی وجود دارد، این حاکم بر عرف است. اینجا هم جایی است که محل بحث عرفی است. این دو جاست که ما به عرف رجوع می کنیم:

۱. فهم ظهورات کلام شارع.

۲. تطبیق کلیات بر مصداق یا بفرمایید تطبیق مفهوم بر مصداق. البته اینجا هم بحث هست و نمی خواهیم بگوییم که قطعاً می تواند مرجع باشد؛ ولی اینجا جای بحث است. بعضی از فقها اینجا قائل شده اند به اینکه در تطبیق یک مفهوم بر مصداق، ملاک، عرف است. اگر عرف گفت این مصداق آن مفهوم نیست، همان نظر عرف ملاک است. مثال روشن تر تطبیق عرف: فرض کنید حیوانی متولد از گوسفند و سگ باشد - به هر شکلی که توانسته باشند این دو جنس حیوان را با هم ترکیب کنند - حیوانی به وجود می آید و ما شک داریم که آیا این سگ است تا اکل لحمش حرام باشد، یا گوسفند است تا بتوان تزکیه اش کرد و اکلش حلال باشد. اینجا اگر عرف گفت که به چنین موجودی «سگ» نمی گویند و این «گوسفند» است، به نظر عرف عمل می شود. این جور جاها جای تطبیق و جای استفاده از عرف است. خلاصه، در تشخیص مصداق، آن هم موضوع حکم شرعی، عرف دخیل است.

پرسشگر: ...

استاد: البته نه هر موضوعی، اینها را قبلاً بحث کرده‌ایم. ما چند معنی برای موضوع داریم: یک وقت یک موضوع در مقابل محمول است؛ می‌گویید «زید عالم»، که زید، موضوع قضیه است. یک موضوع داریم که مراد ما از موضوع، امر خارجی است؛ می‌گوییم شبهه در «میتة بودن» این لحم خارجی، شبهه موضوعیه است در مقابل شبهه حکمیه. یک وقت ما در حرمت میتة شک داریم، این را می‌گویند شبهه حکمیه؛ اما در حرمت میتة شک نداریم، نمی‌دانیم این چیز خارجی میتة هست یا نه، این شبهه موضوعیه است. در شبهات موضوعیه به این معنا، نه در آنچه موضوع حکم است به معنای قضیه حملیه که ملاک دیگری دارد، خلاصه در موضوع خارجی به این شکل، که آیا این موضوع، موضوع میتة هست یا نیست، اینجا هم ممکن است که در تطبیق مفهوم میتة بر مصداق خارجی اش، بگوییم: بله، ملاک عرف است. البته حالا در میتة خیلی مصداق ندارد، در همان مصداق تردد بین کلب و شاة، اینجا جای این حرف هست که اگر عرف گفت، احکام شاة را برایش بار می‌کنیم.

پرسشگر: ...

استاد: یعنی فرض کنید که به گونه‌ای است که یک روز، روز ثبت نام حج است و اتفاقاً همان روز هم روز بدو ثمره است؛ روز بدو ثمره باغ من است. چون ملاک روز تعلق زکات به غلات، تاریخ بدو ثمره است؛ یعنی تاریخی که آن ثمره دیگر منعقد شده و آماده برداشت است. مثلاً من روزی رفتم دیدم هنوز این ثمره نرسیده بود، فردایش رفتم دیدم آن ثمره رسیده است. همان روز هم روز ثبت نام است. اینجا خب زکات تعلق می‌گیرد. حج هم چون ثبت نام است، باید بروم ثبت نام کنم. مگر اینکه گفته شود مثلاً فرض کنید که من با بدو ثمره چه کار می‌توانم بکنم؟ خب اینجا می‌تواند فرض بگیرد. بعد وقتی ثمرش بدست آمد قرضش را آدا کند. اینجا استطاعت مالی حاصل است؛ هم استطاعت مالی حاصل است که زاد و راحله باشد، هم تخلیه سرب وجود دارد، یعنی راه باز است و می‌تواند برود، پس استطاعت حج حاصل است.

پرسشگر: ...

استاد: نه، استطاعت حاصل است. پول دارد، پول کامل حج را دارد و در بانک است. تا بخواهد پولش را از بانک بگیرد فرصت ثبت نامش از دست می‌رود. خب باید ولو با پول قرضی ثبت نام کند.

یک وقتی غاصبی پولش را گرفته باشد بله، این حرف دیگری است. اما نه، پول در دست خودش است، مال خودش است. این باید برود ثبت نام حج کند؛ و چون موضوع وجوب حج ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۱ که این استطاعت باشد، حاصل شده است.

پرسشگر: ...

استاد: این آقا هم باید مالیات بدهد، هم باید برود مثلاً فرض کنید برای معالجه پولش را خرج کند. آیا دولت از او مالیات نمی‌گیرد به این دلیل که باید به معالجه برود؟ به هر حال مالیات را باید داد. وقتی سر وقت شده، وقت دادن مالیات است. چطور است ما وقتی در احکام متعارف دنیوی خودمان پیش می‌آید، دیگر این حرف‌ها را نمی‌زنیم؛ اما وقتی پای خدا پیش می‌آید، چون و چرا می‌کنیم؟

دو چیز است، دو واجب است، هر یک از این دو واجب موضوعی دارد و موضوع هر دو در حق این شخص محقق شده است.

مبانی مختلف در تعلق زکات و تأثیر آن بر تراحم

پرسشگر: ...

استاد: این را گفته ایم که این جا دو مبنا وجود دارد. ما گفتیم اینجا زکاتش کلی فی الذمه است. می تواند زکاتش را از مال دیگر بدهد. پول زیاد دارد. غله اش تنها این همه است. مگر پولش فقط غله است؟ آدم پول دار گردن کلفتی است. آن قدر پول دارد که می تواند چند کاخ در شمال تهران بخرد! حالا گندم هم دارد، گندمش به نصاب رسیده، حال با این نصاب می تواند به حج برود. اکنون باید حجتش را برود و زکاتش را از مال دیگر بدهد.

پرسشگر: ...

استاد: اکنون زمان استطاعتش است؛ اکنون پول دارد و شرایط هر دو وجوب را داراست. چون ما گفتیم اگر زکات به عین تعلق بگیرد، بله قضیه فرق می کند. این حرفی که شما می زنید، یعنی باید حتماً از این عین، زکاتش را بدهد. اگر از این عین زکاتش را داد، بله، دیگر مستطیع نیست. اما آیا لازم است از این عین زکاتش را بدهد؟ چرا ما تعلق زکات را به این مال قائل نشویم؟ مالی است که نصاب دارد، نصابش رسیده. زکات را می تواند از مال دیگری بدهد. خب حجتش را برود و زکاتش را از مال دیگر بدهد. گفتیم اینجا اگر مال دیگری نداشت، بله. اینجا اگر مال دیگری نداشت، معنایش این است که یا باید این را بدهد یا آن را. اینجا تراحم پیش می آید. گفتیم آنجا اولویت با چیست؟ در نذر تصدق گفتیم زکات اولی است؛ اما چون در مسأله حج، داریم که اگر کسی حج نرفت به او می گویند: «مَتَّ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»^۱، اینجا مشکل است که بگوییم زکات بر حج رُحمان دارد. اینجا ناچاریم قائل به تخییر بشویم، اگر نتوانیم اولویت یکی از این دو را ثابت کنیم.

پرسشگر: ...

استاد: شما فرض گرفتید که اگر زکات را بدهد استطاعتش از بین برود؛ وگرنه معنایش این است که استطاعتش از بین نرفته است. شما می گویید که اگر زکات را بدهد، دیگر نمی تواند به حج برود؛ یعنی نه امسال می تواند برود، نه سال بعد، نه سال بعدِ بعد. استطاعتش را منتفی کردید. اگر استطاعتش باقی باشد که تراحم اتفاق نمی افتد.

پرسشگر: ...

استاد: حج فوریت دارد. همین امسال باید برود، چون می تواند برود و زکات هم چون به ذمه اش است، باید بدهد.

پرسشگر: ...

استاد: شما می فرمایید که اگر زکاتش را داد امسال نمی تواند برود ولی سال بعد می تواند برود، پس مستطیع است. این در فرضی است که ما می گوییم باید اینجا زکات را بدهد، حج را هم باید برود. حالا امسال نشد، سال بعد به حج برود.

۱. «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ ذَرِيجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَخُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تُجْجَفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ مَعَهُ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»؛ [المحاسن؛ ج ۱، ص ۸۸].

یک بار بحث در این است که اگر گفتیم همزمان با هم حاصل شده، و بتواند هر دو را با هم آدا کند، ولو اینکه یکی شان را از جایی قرض بگیرد، خب باید برود هر دو را انجام دهد. این بنابر مبنای ماست که بر مبنای تعلّق زکات به کلیّ فی الذمه باشد.

اما بر مبنای اینکه زکات به عین تعلق می گیرد، نه، اینجا اگر زکات به عین تعلّق گرفته بود، اگر زکات را بدهد و دیگر به طور کلی نتواند حج برود، اینجا حج متعین می شود. اگر گفتیم زکات به عین تعلّق گرفته، اینجا باب تزامم است و ما گفتیم حج مقدّم می شود؛ اما در زکات و تصدّق، گفتیم آنجا قطعاً زکات مقدّم است؛ منتها در دوران مابین حج و زکات، مشکل است بگوییم که زکات مقدّم بر حج شود. این در صورت دوران امر بین امرین است؛ اما اگر امسال نمی تواند حج برود ولی سال بعد می تواند حج برود، باید سال بعد برود.

پرسشگر: ...

استاد: به هر حال، حرف در این است که اگر چنین شد، باید این پول را نگه دارد تا وقتی که روز یا سال تشرّفش به حج است. مثلاً فرض کنید امروز باید ثبت نام کند تا ۱۰ سال دیگر به حج برود. تا ۱۰ سال دیگر باید یک مقدار پول بدهد و آن را نگه دارد.

پرسشگر: ...

استاد: اگر گفتیم زکات مقدّم است و اگر زکات را داد، تا ۱۰ سال دیگر هم نمی تواند حج برود، چنین کسی اصلاً مستطیع نیست؛ اما ما می گوییم که چون زکات به عین خارجی تعلّق نمی گیرد و زکات به کلیّ فی الذمه تعلّق می گیرد، اصلاً تزاممی بین الأمرین نیست تا بگوییم یا این را بدهد یا آن را. حج را می رود و زکاتی که به ذمه اش تعلّق گرفته بعداً یا از مال دیگری می دهد. اگر امسال نشد، سال بعد می دهد. سال بعد نشد، سال بعد. وقتی که نصاب دارد، نصابش که حاصل شد، باید زکات این مالش را بدهد. اگر توانست از همین عین مال می دهد. اگر از عین مال نشد، باید از مال دیگری بدهد یا قرض بگیرد یا هر کار دیگری. به هر حال زکات به او تعلّق گرفته است، و استطاعت هم حاصل است؛ در عین حال می تواند برود حج را انجام دهد. این نسبت به بحث در فرض اول که آن مالی که زکات به آن تعلّق گرفته، مالی باشد که حول در آن شرط نیست. حالا فرض دوم مالی است که حول در آن شرط است، که در جلسات بعدی بررسی خواهد شد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين